

## نگاه من: ۶۴ سال طول کشید اما چه زیبا متولد شدی

نسرین الماسی



بد است که آدم مدت ها نباشد و يك دفعه بدون مقدمه سر و کله اش پیدا شود و نه بگذارد و نه بردارد نه سلامی، نه توضیحی، نه حال و احوالی دهان قلمش را باز کند و بگوید "مکرمه مرد(1)!"

قنبري را ميگويم همان نقاش پير شمالي با پيراهن سرخ گل منگولي که وقتی ميخواست اسمش را پاي نقاشي هایش امضا کند به جاي اين که بنويسد نقاشي اش ميکرد .

هماني که به قول خودش اگر سواد داشت شاعر ميشد .

هماني را ميگويم که در 64 سالگي همچون کودکی که دزدانه دور از چشم بزرگان به قندان دستبرد ميزند و هول هولکي قندي به دهان فرو ميبرد، خانه را خلوت ميکند، دور از چشم غير به نقاشي ميپردازد، و تا مدتها همچون راز سر به مهري آنها را بروز نميدهد .

هماني را ميگويم که نه اعتياد و بي عملي پدر و نه کتک ها و ظلم هاي شوهر، نه فقر استخوان آب کن، نه مسئوليت بزرگ کردن 9 بچه و نه کار هاي طاقت فرسا براي لقمه اي نان نتوانست مچاله اش کند و بالاخره در 64 سالگي با نقاشي هایش بلند و رسا گفت :

"فاتح شدم / خود را به ثبت رساندم . . ." (2) و شد گل سرسبد گالري هاي دنيا .

هماني را ميگويم که تابلو هایش را با قصه ها و غصه هاي دلش رنگ ميزد و پر نقش و نگار ميکرد و حوصله که داشت مي ايستاد پاي هر کدامشان و قصه اش را براي ت و آگويه ميکرد .

هماني را ميگويم که بانوي برگزيده دوازدهمين کنفرانس بنياد پژوهش هاي زنان شد و وقتی نقاشي هایش را در گالري هاي سوئد به نمايش گذاشتند و منتقدان کار هایش را با "شاگال" مقايسه کردند او بي نياز و فارغ از تمام تحسین ها چشمانش را ميچرخاند تا طرحي يا رنگي پيدا کند و آن را با قصه هاي دلش بياميزد و در خيال نقاشي کند .

مکرمه يکي از زنان خوشبختي بود که توانست بخشي از روياهایش را زندگي کند. چند درصد از زنان بدون آنکه حتي بتوانند ذره اي از خود را زندگي کنند به دنيا ميآيند، در سکوت زندگي ميکنند، در سکوت سرويس ميدهند و در سکوت مي ميرند! چقدر مکرمه داشته ايم، شاعران و نويسندگان و فيلمسازان و . . . بالقوه که

حضور این فرهنگ دست و پاگیر زن سنیز به آنها امکان این را نداده است که خود را با "شناسنامه 678 صادره از بخش" (3) . . . به ثبت برسانند؟

راستی اگر مکرمه در دنیای دیگری به دنیا می‌آمد، یا حداقل در سرزمینی متولد میشد که مسئولان نالایق اش این همه دور از هنر و تمدن و فرهنگ نبودند خانه اش را که تمام در و دیوار و کف و حتی خاک اندازش را نقاشی کرده بود نه به دست سیل که در اختیار سازمان عریض و طویلی چون سازمان میراث فرهنگی میسپردند تا حفظ شود. چه خوش باوری ابلهانه ای! مگر آنها دلشان برای کدام میراث فرهنگی تبیده است که خانه مکرمه قنبری دومی اش باشد. مگر نه این که نابخردانه می‌خواهند سدی ببندند بر دشت مرغاب تا بخشی از آثار باستانی و میراث فرهنگی ما را که میتواند مرکز تحقیقات و مطالعات تمدن جهان شود و مرکزی برای سرازیر کردن توریسم به ایران و بالطبع ممر درآمدی، زیر آب کنند و وجودش را محو کنند. همچنان که شاعران و نویسندگان و فرهیختگان را به خیال خود از عرصه ی هستی محو میکنند، سر میبرند، در چاه میاندازند، روانه کوه و دشت و بیابان میکنند، تا در غیابشان چند روزی بیشتر خود را مضحکه خاص و عام کنند.

چه دور شدم از دنیای رنگ و زیبایی مکرمه! چشمانم را میچرخانم روی تک تک کارهایش - که حالا دیگر اندکند چون همه به فروش رفته اند -؛ روی یکی میخکوب میشوم. با بقیه فرق دارد. رنگ ها تیره اند چشم ها دریده و دو شاخ بر بالای سر! در ذهنم حک میشود. وقتی پای صحبت مکرمه مینشینم میبرسم "مکرمه شوهرت ترا خیلی کتک میزد؟" میگوید: "بلی. آن موقع ها رسم بود همه میزدند. الان هم میزنند. برای همین هم من وقتی مردها را میکشم روی سرشان شاخ دارند. من نمیخواهم شاخ داشته باشند ولی خودشون دارند. دست من نیست!"

مکرمه جان دیر متولد شدی، 64 سال طول کشید، اما چه زیبا خود را به ثبت رساندی. نام ات همیشه زنده است.

#### پانویس ها :

1- مکرمه قنبری، بانوی نقاش مازندرانی روز دوشنبه دوم آبان در سن 77 سالگی درگذشت. او زنی روستایی و بیسواد بود که دوران کودکی و زندگی زناشویی سختی را پشت سر گذاشته بود. او در سن 64 سالگی شروع به نقاشی کرد و در سال 1374 نخستین نمایشگاه از کارهای او در گالری سیحون برگزار شد. پس از آن در نمایشگاههای انفرادی و جمعی بسیاری شرکت داشت. در سال 2001 زن برگزیده کنفرانس پژوهشهای زنان در سوئد شد و نقاشی هایش را با مارک شاگال مقایسه کردند. او از سال گذشته بر اثر عوارض ناشی از سکته مغزی تحت درمان بود تا اینکه چند روز پیش در بابل درگذشت.

+++++

پرچیده از:

شهروند - شماره ۱۰۲۹ ۲۸ اکتبر ۲۰۰۵ - جمعه ۶ آبان ۱۳۸۴

<http://www.shahrvand.com/FA/Default.asp?Content=NW&CD=WM&NID=71#BN1029>